

هنوز هم دیر نیست

با این اپوزیسیون چه کنیم!!!

با ظهور آقای هخا و حمایت بی‌دریغ چند رادیو و تلویزیون برون مرزی و گروه بیشماری از مردم ساده اندیش و زود باور از وی، الم شنگه ای بر پا شد که همه از آن باخبر هستند. این کافی نبود، تازگی ها شخصی پیدا شده و مدعی است "محمد" است و عده ای او را "محمد رسول خدا" می خوانندش. این همه سر و صدا و هواخواه و سینه چاک برای چیست؟ آیا اینها همه زنگ خطری است که به صدا در آمده است؟ آیا اینها همه در جهت بیداری ایرانیان است؟ شاید امداد های غیبی و از ما بهتران برای ما خواب تازه ای دیده باشند؛ باید مواظب بود تا دیگر برای چندمین بار پایمان در چاله فرو نرود. این بار در آمدن از آن به این سادگی ها نخواهد بود. یکبار در ۱۴۰۰ سال پیش، بار دوم در ۱۲۰۰ سال پیش، در بین این سال ها تا سال ۲۵۳۷ (۱۳۵۷) هزاران بار که تکرارش متنوی هفتاد من کاغذ شود، بار دیگر ۲۵ سال پیش با دیدن عکس "آن بیمار روانی" در ماه چنان عشقی بر سر مردم زد که سر به رسوائی گذاشت. آیا با تمام این دغل بازی ها باز هم فکر میکنید این دست های غیبی برای ما خواب ندیده اند؟

بیانید همه بیدار شویم و در بیداری کج نشسته و راست بگوئیم که راستان در جهان قوی دستند.

هرکسی که نامش انسان باشد اشتباه میکند. بشرط آنکه با اشتباه پی در پی برای دیگران اسباب دردسر نباشد. گاهی اشتباه پی در پی میتواند این شک را ایجاد کند که عمدی در کار است!! یکی از اشتباهات انتخاب افراد اشتباه به دوستی و معاشرت و همکاری است. بخصوص اگر انسان مسنولیتی را بعهده داشته باشد که کار میلیونی به آن پیوند دارد، و مردم از آن شخص چشم انتظاری هم داشته باشند. روی سخنم با اپوزیسیون است. بخصوص آنانی که در راس قرار دارند. در گذشته اشتباه های بسیاری رخ داده است.

اگر یکبار پیشخدمتی در منزل ما دزدی کند و یا مرتب ظرف بشکند و خرابکاری کند، سوء نیت به همسر و فرزندان ما داشته باشد؛ آیا حاضر می شویم او را به دوست و یا آشنائی دیگر معرفی کنیم؟ آیا کسی که مرتب در منزل را باز میگذارد و بی دقتی میکند و جواهر میزدرد اعتباری دارد تا دوباره حفاظت از خانه را به او بسپاریم؟ جواب این سوال ها همه منفی است. این در سطح خانه کوچک خودمان است. ولی آیا وقتی که مسئله یک کشور با بیش از ۶۵ میلیون مردمش مطرح است میتوان خدمتگزار دزد، و خرابکار را هر بار سر کار آورد و پُست های کلیدی و کار های حساس را به او واگذار نمود؟ اگر این کار به خانه کوچک ما روا نیست چگونه آنرا به خانه بزرگ خود که ایران نام دارد روا میتوان داشت؟

ما در گذشته خدمتگزارانی مثل؛ شجاع الدین و شعاع الدین شفا، اردشیر زاهدی، امیر اصلان افشار، هاشم حکیمی، رامید، علم، قوام و محمد علی فروغی ها داشته ایم که بسیاری از این ها هنوز هم زنده هستند و بسیاری دیگر که نامشان ذکر نشده در میهن دوستی و ایران دوستی آنان شکی نیست؛ در صورتیکه در حاشیه اپوزیسیون نشسته اند. جای تعجب است که بجای استفاده از این متخصصین ایران شناس و میهن دوست از افرادی که گذشته ای همچنان تاریک دارند استفاده میشود و هرروز نامشان در تار نما ها، روزنامه، رادیو و تلویزیون ها می آید.

از آنجائیکه روشنفکران فسیل شده ما همواره گرایش شدید مذهبی داشته و با نقطه نظر های ملایان که همواره با مدرنیته و تجدد خواهی مخالف بوده اند مطابقت دارد بسیار مشکل خواهیم داشت تا کار ملایان را به کمک این "روشنفکران" یکسره کنیم. کدام چاقونی است که دسته اش را "روشنفکران آزمایش شده" تشکیل بدهد و توانسته باشد آخوند را از بین ببرد؟! اینها همان افرادی مثل، سید حسین نصر، ابولحسن بنی صدر، احسان نراقی، و کلیت توده ای ها و جبهه ملی ها که بعدا گروه بسیار مشخصی از آنها حزب مشروطه را تشکیل دادند هستند که نشئه گفتار و ایدئولوژی علی شریعتی بودند و هنوز هم خماری آنها بسر نیامده است!

به مثال خانه برمی گردم، اگر خدمتگزاری از دزدی و خرابکاری و باز گذاشتن در پشیمان شده و پوزش خواسته باشد آیا راضی میشوید او را باز هم به کار دعوت کنید؟ مسلما این کار را با اکراه و با بی میلی تمام انجام میدهیم، پس چطور وقتی کاری به خانه اجدادی مان ایران مربوط میشود؛ هر خرابکار، توده ای، کنفدراسیونی، جبهه ملی، و کس و ناکسی که یا با ایدائی بیگانه همراهی کرده و ستون خیمه ایران را واژگون کرده و یا با رژیم جمهوری اسلامی همکاری نموده و وزیر و کارشناس آنان بوده را به همکاری دعوت میکنیم و صدر نشینشان هم میکنیم؛ تا جائیکه با افاده و تفاخر تمام خودشان هم در جلسات شرکت نکنند و نماینده بفرستند؟

میشنومیم که میگویند ایران بدست جوان ها داده خواهد شد، جوانی که راهنمای پیر در پشت خود نداشته باشد بزودی گول خورده و راه اشتباه خواهد رفت. اگر زنده یاد شاه در جوانی "در بیست سالگی" به سلطنت رسید و موفق شد، اشخاصی

مثل محمد علی فروغی ها در کنار او بودند و قوام ها هدایتش کردند تا با تجربه شد و خود متخصصی شد که همه بیگانه ها درکش کردند غیر از ایرانیان.

دوستی دارم بشدت به پادشاهی پارلمانی معتقد. مدتی بعد از شورش سال ۲۵۳۷ (۱۳۵۷) از بد حادثه به هندوستان رفته بود. در فرودگاه بمبئی منتظر هواپیما به مقصد دیگری بود که مرد آمریکایی بسیار بزرگ جثه ای همراه همسرش صندلی کنار او را اشغال میکنند. مرد آمریکایی برای برداشتن چیزی کیفش را باز میکند. عکس بسیار بزرگی از زنده یاد شاه و علیاحضرت در کیف این مرد آمریکایی توجه این دوست، که او را "پ" مینامم تا هویت او محفوظ باشد، را جلب می کند. خیره به عکس نگاه میکرد تا اینکه مرد آمریکایی کنجکاو شده سنوال میکند چه چیزی در کیف من برای شما جالب است که اینطور خیره شده ای؟ "پ" جواب میدهد: "آن عکس".

آمریکایی سنوال میکند شما ایرانی هستی؟ وقتی جواب مثبت میگیرد به پارسی حرف زده و فوری میگوید: "شما توده ای ها، شما جبهه ملی ها دیوانه و احمق هستید" "پ" میگوید وقتی متوجه شدید من ایرانیم این تحقیر را بر من روا داشتید؟" جواب میدهد: "خیر حقیقت را میگویم من و همسر من نزدیک به ۳۰ سال در ایران زندگی کرده ایم، آن بادام فروش دیوانه و احمق به کمک انگلیسی های حقه باز شما ها را بجان کسی انداخت که قدرش را هرگز ندانستید. من و همسر عاشق شاه شما بودیم. وقتی از ایران خارج می شدیم فرزندان و همسر من همه در فرودگاه مهرآباد گریه میکردیم؛ گریه ما از دست شما کمونیست ها، افراطیون مذهبی و جبهه ملی و توده ای ها بود، چه بر سر این مرد آوردید و چگونه به آبادانی و ثروت خود لگد زدید؟" "پ" که طاقش طاق شده بود میگوید: " آقا شما درست میگویند ولی من کمونیست و یا توده ای نیستم. منم از اینکه شاه را دوست داشتم امروز در این فرودگاه آواره هستم و اگر منم کمونیست یا جبهه ملی بودم در ایران مانده بودم که کلاهی از این نمذ بیبزم" مرد آمریکایی میگوید: "از وقتی کارتر به کاخ سفید رفته بود همیشه همسر من و من آرزو میکردیم شاه، رئیس کشور ما بود نه کارتر. ولی شما ایرانیان نمک نشناس ترین و بی فکر ترین مردمان روی زمین هستید و بین شما خائن براحتی خریداری میشود. شما همیشه شکست میخورید زیرا کار هایتان را بدست بی مسئولیت ترین آدم ها میدهد و قدر نمی دانید؛ من و همسر عاشق شاه شما بودیم بهمین دلیل عکس او را همراه داریم".

دوستم وقتی این داستان را تعریف کرد گفتم تو مرا واداشتی مطلبی بنویسم. در جائیکه یک بیگانه مثل آن آمریکایی قدر میداند امروز حتی بعد از ۲۶ سال افرادی در کنار عکس شاه ایستاده و عکس انداخته و با صدای بلند ۲۸ امرداد را یک کودتای آمریکایی میدانند، به جمهوری معتقدند و با آنانی که در گذشته خرابکاری و حقه بازی، و خیانت کرده اند دور یک میز می نشینند و برای ایران نقشه دوباره ای میکشند. آیا ما موظف هستیم باز هم اعتماد کنیم و کار را به آنها که پاکت را باز نکرده به چاپخانه فرستادند و یا افسران و درجه داران ما را حلق آویز کرده اند بسپاریم؟

بخاطر می آورم؛ بعد از شکست ملیون و اشغال شهر تبریز بدست روسها و شجاع الدوله، مستر شپلی سرکنسول انگلیس در تبریز، حکومت اورابه رسمیت شناخت و موافقتنامه ای با وی امضاء کرد. پس از خاتمه جنگ با اشغالگران آذربایجان و شکست ملیون؛ گرچه تیراندازی و گلوله باران شهر تمام شده بود؛ معذرا لک دارزدن؛ باسرنیزه کشتن و خفه کردن مردم ادامه داشت. بدستور "صمدخان" لب های مشروطه خواهان رامیدوختند؛ آنها رادرحوض خفه میکردند و به پای عده ای نعل آهنی کوبیده درشهر میگردانیدند.

امروز هنوز دیر نیست؛ همین ایادی انگلیس خود را بین مبارزان رژیم ملانی جا زده اند و با حقه ای که از ملا یاد گرفته اند "تقیه" کرده می لولند و دنبال موقعیت هستند تا بدستور "صمد خان ها" لب های مردم را بدوزند و به دست و پای مردم نعل بکوبند و آنها را در حوض ها خفه کنند.

صدائی که چند روز پیش از گلوی بهروز صور اسرافیل در آمد آنچنان رسا بود که گوش بسیاری از ایرانیان را تیز کرد. بسیاری به من توسط نامه و تلفن آگاهی دادند و نوشتند: "جانا سخن از زبان ما میگوید"، "صدای او میتواند بسیار یاری دهنده و امید وار کننده باشد". بسیاری که همیشه تصورش را میکردم جمهوری خواه هستند به من نوشتند "حالا میدانیم که پادشاهی چاره درد ایران است و این ۲۵ سال به ما آموخت ما اشتباه کرده بودیم". همه اشتباه میکنند شاید آنانی هم که شاهزاده را راهنمایی کردند اشتباه کرده اند. هر کسی اشتباه میکند. هر اشتباهی قابل برگشت است ولی حد و شرایطی دارد.

بهر حال؛ اگر ما میهن دوست و ایران دوست واقعی هستیم و همانطور از ایران مراقبت میکنیم که از خانه خودمان، وظیفه داریم در انتخاب افراد دقت بیشتری بکنیم. آنچه مسلم است ما دیگر افرادی مثل فروغی و قوام را در کنار خود نداریم. بنابر این ما؛ یعنی هر یک از ما ایرانیان که خانه و میهن خود را دوست میداریم باید بصورت یک "صاحب خانه" رفتار کنیم و از هر نوع اصلاح و راهنمایی دل رنجیده نشویم و کنار نایستیم و دلسوزان واقعی را به کناری نزنیم.

همانطور که بارها در گذشته اشاره کرده ام، "اتحاد" زیر مفهوم کلمه "اتحاد" که یکی شدن و به یک ایونولوژی ایمان آوردن است بوجود نخواهد آمد و شاید بهمین دلیل جلسات اخیری که تشکیل شد را هم بنام کنگره شورای همبستگی نام نهادند. در ۲۵ سال گذشته مردانی که نماد فرهنگ، تاریخ و مهمتر از همه "حکومت" آینده ما خواهند بود نتوانسته اند

چنین وفاقی را بوجود آورند. آنانی میتوانند متحد شوند که دارای ایدئولوژی متحد و یکسانی باشند. کسانی که مخالف سرسخت نظام پادشاهی هستند هرگز با دوست داران پادشاهی پارلمانی ویا برعکس دوست داران پادشاهی با طرفداران کمونیست و توده ای نمیتوانند دریک مسیر همراه و همسو باشند.

من میدانم که بسیاری از دوستاران واقعی ایران و میهن پرستان در گوشه کنار جهان زندگی میکنند که بسیار کار آور و با تجربه هستند و میتوانند سکان این کشتی در حال غرق شدن را در دست بگیرند و اگر از آنها دعوت شود مایل به همکاری خواهند بود. بسیاری از این افراد را می شناسیم و اشخاصی باتجربه و آگاه همچون آقای صور اسرافیل هم حتما افرادی را می شناسند و با آنها تماس دارند. اپوزیسیون واقعی اگر جدی است نبایستی طوری رفتار کند که منزوی شود.

هر اشتباهی ممکن است روند این پروسه را عوض کند. مراجعه به تاریخ به ما می آموزد تا دنیا را بهتر ببینیم ما از اشتباهات گذشته عبرت میگیریم و میتوانیم راهکار های آینده را با دیدی باز تر روشن گردانیم. اشتباهات تکراری همانطور که ملت هائی را از بین برد ما را هم از بین خواهد برد. تنها تمدن هائی باقی میمانند که با چراغ گذشته به راه آینده بنگرند. وگرنه چه لزومی داشت هرودوت، ارسطو و افلاطون تاریخ نگاری بکنند و کتابخانه های اسکندریه و موزه های لندن و پاریس کتاب و پاپيروس های باستانی را نگهداری کنند.

جبران بعضی از اشتباهات گذشته برای ما "شخصیت و ارزش" بوجود می آورد و در انتخاب درست "راهکار" ما را یاری میدهد. آنچه اهمیت دارد و در گذشته ما را به سراشیب سقوط برد عدم راست کرداری و راستگویی با مردم است. اگر بخواهیم موفق شویم بایستی با اصول و پرنسپ ر رفتار کنیم.

ما بجای دشمن تراشی و سلب اعتماد متمادی و عصبانی کردن مردم؛ بایستی خود را به یک طرح ملی و مردمی مجهز کنیم تا بتوانیم خود کفائی را به اثبات رسانده و ابتکار عمل را در دست بگیریم. بر ماست تا با دراز کردن دست یاری به "راهنمایی های پدر گونه" آنانی که کناره گرفته اند از این سراب بیرون آمده و وارد دنیای واقعی بشویم. این "اندرز دهندگان و استادان" بدلالی که برای همه روشن است و در گفتار و تار نمای آقای صور اسرافیل هم به آن اشاره شده در کنار ما هستند. فقط باید با یک دستچین درست تیمی را درست کنیم که مورد اعتماد همه اقشار مردم باشد و نه گروه خاصی. فسیل هائی که جز فاسد کردن و آلوده کردن محیط سودی برای اپوزیسیون نداشته و ندارند. اینها را کنار زده و با رشادت و جرات "مردم" را همراه خود کنیم زیرا فقط با کمک "مردم" است که میتوان به سر منزل مقصود رسید.

همه گروه ها خوب میدانند که شاهزاده رضا پهلوی تنها امید نجات ایران است. گرچه ایشان از روی تواضع و فروتنی و گذشت بی شانیه ای که در ایشان است، خود را به حد یک شهروند معمولی پائین آورده اند ولی هنوز احترام خاصی در بین مردم دارند. بنظر بسیاری از کارشناسان این کار ایشان که به سفارش و توصیه بعضی اطرافیان با غرض و یا بی غرض و جوانشان صورت گرفته با قانونی اساسی مشروطیت که هنوز هم از نظر بسیاری تنها سند معتبر برای باز سازی ساختار سیاسی ایران است برابری ندارد.

اگر قرار باشد که باز هم جیبه ملی با گرایش های مذهبی اش؛ با کمک افرادی مثل؛ احمد مدنی ها، خان بابا تهرانی ها، نوریزاده ها، داریوش همایون ها و شاهین فاطمی ها و امثال این ها بخواهند ایران را نجات بدهند تشابه چندان دوری با اینکه مشیرالدوله را بر می داشتند و وثوق الدوله را بر سر کار می گذاشتند نخواهد داشت !! این ها که در گذشته فقط برای مضمحل کردن و تفرقه افکنی و برای پست و مقام و پول گرد شیرینی آمده اند مگسانی هستند که به محض جدی شدن کار خود را کنار خواهند کشید؛ و یا مثل "صمد خان" ها اول لب های مردم را دوخته بعد دست و پای مجلس و سپس دست و پای رهبر را از هر نوعش که باشد (شاه یا رئیس جمهور) نعل خواهند زد.^۱ البته اینرا هم نباید فراموش کنیم؛ با وجود لزوم آگاه سازی مردم، نبایستی از روش هائی استفاده کنیم که موجب شود هرکس بما نزدیک میشود خرد شده و از بین برود که موجب شود دیگران هم از ما فراری باشند.

^۱ - ۱۶ آذر دانشگاه را از نظر سیاسی در ۲۸ مرداد منجمد کرد. تا ده پانزده ساله پس از آن رسالت جنبش دانشجویی مبارزه با رژیم کودتا می نامید - مبارزه ای سراسر بر ضد، و عاری از هر پیام و برنامه سیاسی جایگزین. این رسالت منفی بدانجا کشید که دانشجویان با برنامه اصلاحی محمد رضا شاه که بعدها انقلاب شاه و مردم نام گرفت چنان سخت به مبارزه پرداختند که تنها شورش خمینی در ۱۳۴۲/۱۹۶۳ از آن درگشت. مبارزه آنان بویژه با اصلاحات ارضی که انقلاب اجتماعی تمام عیاری بود و جامعه ایرانی را از عصر فئودالیسم بدر آورد چنان ابعاد باور نکردنی یافت که دکتر حسن ارسنجانی با هوش عملی استثنائی خود گروهی از روستائیان آزاد شده (اصطلاح آن روزها) را بیرون دانشگاه گرد آورد. زد و خورد روستائیان و دانشجویان در تاریخ جهان همان یکبار روی داده است.

اگر ۱۶ آذر به چنان بیره ای کشیده شد علتش گفتمان آن دوره و سطح سیاسی و فرهنگی کوشندگان جنبش دانشجویی آن زمان بود. از کوزه جامعه همان می تراوید. جامعه ای که هیچ کس نه دمکراسی لیبرال را می شناخت نه باور داشت و سودای محض قدرت، دمکرات ترین کسان را نیز چنان در چنبر اقتدارجویی می انداخت که قانون و نهادهای دمکراتیک را نیز، هر چند صوری، زیر پا می گذاشتند، نمی توانست یک جنبش دانشجویی دمکرات و ترقیخواه بپروراند.^۱ از نوشته داریوش همایون بمناسبت هژده تیر و ارتباط آن با ۱۶ آذر...

در حالیکه تغییر روش در رویارویی با دشمنان سرزمینمان که خانه بزرگ ما ایران را تصاحب کرده اند ضروری بنظر میرسد ولی بایستی همه گونه احتیاط لازم را هم بکنیم. مشاهده شده؛ قبل از هر نوع حرکت که در پشت در های بسته در مورد آن فقط حرف زده شده؛ جنبش ها و مقاله هایی در تارنما ها و یا بعضی روزنامه های انگلیس ظاهر شده و یا عکس العمل هایی در داخل ایران بر علیه آن آغاز کرده اند که غیر قابل توجیه است! درز کردن این اخبار حساس همواره به دشمن فرصت میدهد تا روش مناسبی برای مبارزه با آن بیابد. پرسش این است که چگونه این اخبار که بایستی در بین عده بخصوصی محفوظ بماند چنان عجولانه در رسانه های گروهی جمهوری اسلامی و انگلیس درز میکند. اگر کسی به امور امنیتی وارد باشد جواب قانع کننده ای برای این سوال دارد. تنها با وجود عوامل نفوذی میتوان مرتکب چنین اشتباهی شد! اگر کسی از این کار سررشته داشته باشد میدانند که عوامل نفوذی همواره در لباس میش به در خانه های ما می آیند! انگلیس از احمد متین دفتری، حسین فردوست و امثال آن استفاده کرد.

بایستی تلاش ما بر این باشد که یک اپوزیسیون قوی و مجهز بوجود آوریم. و این تنها با کمک افراد مطمئن و مورد اعتماد که در گذشته صداقت و وفاداری خود را ثابت کرده اند میسر خواهد بود نه با همکاری آنانی که دم از دموکراسی میزنند ولی در خدمت دیکتاتور پروری هستند.

یک تیم از افراد دانا و خردگرا میتواند چنان رهنمود هایی را در پیش روی ما بگذارد که ضعف های بین گروهی را درمان کرده، اتحاد بین سازمانی هر گروه را بوجود آورده، و همبستگی، هم پیمانی و وفاق ملی را استوار سازد.

در زبان دیگری ما نبایستی "کلام" در دهان دشمن درجه یک خود که جمهوری اسلامی و حامیان بیگانه اروپا و آمریکا نشین آنان هستند بگذاریم. نبایست انتقاد های خود را طوری مطرح کنیم که رهنمودی برای دشمنان ما باشد.

نهایتا قدرت در دست مردم است و هرگاه در طول تاریخ مردم را بی اهمیت پنداشته ایم و بر ضد آنها دست همکاری با کسانی داده ایم که از طرف مردم پذیرفته نیستند ندانسته آب به آسیاب دشمن ریخته ایم. در هیچ نقطه از تاریخ دیده نشده است که یک جنبش از بیرون و از پشت بلند گوها راهبری شده باشد. رادیو و تلویزیون های لس آنجلس که بجای آگاهی دادن به مردم تلاش دارند ساده اندیشان و جوانان معصوم ما را به خیابان ها کشانده و این نیروی کار آور را بیشتر به گوشه زندان ها هدایت کنند در اشتباهند. آنها میخواهند نقش بی بی سی را ایفا کنند غافل از اینکه اربابان بی بی سی قبلا در داخل ایران تیم های بر اندازی را استوار و از طریق برنامه های حسینیه ارشاد و کتاب های علی شریعتی و موعظه منبر ها، گماردن استادان دانشگاه وعده ای که بظاهر از توده و کمونیسم زده شده و در دانشگاه ها و مراکز رسانه های گروهی ریشه دوانده و حتی در ساواک و ادارات ما نفوذ کرده بودند هسته های شورش را هدایت کردند. خمینی و اطرافیانش با برنامه ای همانند آنچه برای لنین ترتیب داده شده بود که در قطار سر بسته به روسیه صادر شد وارد ایران شد. اگر مانوتسه تونگ و گاندی موفق شدند و نلسون ماندلا پیروز شد میدانستند چه میخواهند و در کنار مردم، یا با پای برهنه راه رفتند و یا در رودخانه شنا کردند و به مقصد رسیدند وگرنه کدام انقلاب و یا تحولی از راه دور و بدون راهبری درست به نتیجه رسیده است؟

در تماس هایی که داریم و در گذشت زمان دریافته ایم بسیاری از جمهوری خواهان، متعصبین دینی، و حتا مجاهدین و کنفدراسیونی ها از کرده خود پشیمان شده و حتی در حضور همه اقرار هم کرده اند، آمادگی خود را برای نجات ایران اعلام کرده و حاضر هستند جبران بکنند ولی آیا اینها واقعا صمیمی و وفادار هستند؛ شکی است که هیچگاه از ذهن یک شخص محتاط و دور اندیش بیرون نخواهد رفت. مشکلی نداریم که با این افراد هم بسته شده و پیمان ببندیم تا جمهوری اسلامی را از تخت دیکتاتوری بزیر بکشیم و دموکراسی برقرار کنیم ولی آیا همانند آن خدمتگزاری که مثال زدیم میتوان باز هم به اینها اعتماد کرد و کلید خانه را بدستشان داد؟ سنوالی است که باز هم یک شخص دور اندیش و خرد گرا به آن جواب منفی خواهد داد. چرا؟ زیرا آزموده را آزمودن خطاست! شخصی که یکبار خریده شد خرید مجدد او آسان تر است. اینها مهره سوخته هستند.

ما راجع به همبستگی و پیمان مقدسی صحبت میکنیم که میروود تا میهن ما را نجات دهد. اما دریدن شکم هم دیگر و انداختن تفرقه بین گروه ها جزو این ماموریت نیست. ما میدانیم کسانی در بین هواخواهان پادشاهی چنان ضربه ای به این گروه زده اند که هیچ دشمن داناتی نمیتوانست از عهده اش بر آید.^۲ نمونه آن آقای "هخا" و چند تن از یاران ایشان بودند که به طرفداری از ایشان بیکره طرفداران پادشاهی پارلمانی را رنجور و شکسته کردند. از این دست بسیارند، هنوز عده ای با نصب و توزیع اجباری پرچم شیروخورشید و عکس شاهان پهلوی و یا نصب آنها در پشت سرشان در پال تالک و بعضی رادیو تلویزیون ها چنان پرخاشگری هانی به مردم میکنند که طرفداران واقعی و معقول این گروه را نیز منزجر میسازند. البته نمونه همین ها بین جمهوری خواهان، جبهه ملی و کمونیست ها هم فراوان یافت میشوند.

گفتار ما بایستی با رفتارمان مطابقت داشته باشد. پیام های ما با عکس العمل هایمان یکی باشد وگرنه قدرت انجام را از ما سلب خواهد نمود. امید وارم این اشارات کفایت و مفید باشد. آنچه در توان دارم بکار میگیرم تا این نکته را به ایران

^۲ - دشمن دانا به از نادان دوست.

دوستان و مبارزان صف های مقدم القاء کنم که بسیاری حرکات باعث کدورت و چرکین شدن شخصیت، حیثیت، مقام، و فلسفه مبارزه ما خواهد بود که پاک کردن آن شاید امکان پذیر نباشد. اگر می‌خواهیم کاری را انجام دهیم بایستی با جرات پیش رفته و بدون حرف به انجام برسانیم. رضا شاه در اینکار نمونه بود، او خائن را زود می شناخت و فوری طردشان میکرد. او مرتب با اطرافیان خود مشورت میکرد از دیگران هم سوال میکرد، راه حل پیدا میکرد و در تصمیم خویش جدی بود. در مورد خیانت احمد متین دفتری با همکاری مصدق برای رساندن اطلاعات سری که میبایست در اختیار فراماده لشکر آذربایجان قرار گیرد و در عوض به دست شورشیان افتاده بود مصدق و احمد متین دفتری را احضار و بدون اینکه آنها را زندانی کند بکارشان خاتمه داد و به متین دفتری گفت برو اعلام کن بدلیل بیماری مدتی به استراحت نیاز داری، منم با آن موافقت میکنم. ولی اگر دست از پا خطا کنی با من و مردم ایران طرف هستی.

اگر اشتباه خود را دریافتیم و در صدد جبران آن بر آمدیم و از تجربه ها بهره گرفتیم همواره موفق خواهیم شد و به مقصود نزدیکتر. افرادی هستند که صمیمانه آماده همکاری می باشند و چشم داشتی هم ندارند در حالیکه بسیاری برای اینکه شغل های پر طمطراق خود را از دست ندهند و شاید بدلیل اینکه ماموریت خود را به انجام برسانند تا بتوانند حقوق دوم را از بیگانگان دریافت دارند مثل ملایان "تقیه" میکنند. گاهی یک مدیر مدبر و خرد گرا با عوض کردن مهره ها میتواند به آرزوی خود برسد. رضا شاه در مورد کشیده شدن راه آهن که همه حتی دولت علیه انگلیس با آن مخالف بودند از این شیوه استفاده کرده است.

افرادی مثل بهروز صور اسرافیل برای اینکه زندگی کند و حقوق بگیرد برنامه تلویزیونی اجرا نمی کند بلکه با مردم زندگی میکند؛ اگر مختصر سرمایه ای هم داشته آن را در زندگی اش باخته است تا آبروی ایران محفوظ بماند. او برای تفریح مردم به تلویزیون نمی آید او وظیفه مردمی خویش را انجام میدهد. بعضی ها مثل این شخص در گوشه و کنار، در همین لس آنجلس، واشنگتن، لندن و نیویورک، کانادا، آلمان، بلژیک و فرانسه هستند که خانواده، شغل های پر درآمد و مسافرت های تفریحی را کنار گذاشته و شبانه روز به فکر نجات ایران هستند. در حالیکه صدای آنها در گلو خفه میشود بجای آن خادمان رژیم خون آشام جمهوری اسلامی صدر نشین میشوند. آنانی که از خود گذشته اند با آنانی که فقط به خود فکر میکنند بسیار متفاوتند. افرادی از این دست هرگز نمایندگی نا بخردانه مردم را بعهده نمی گیرند بلکه همواره در فکر مردم و رساندن آگاهی درست هستند تا راه نجاتی برای میهن پیدا شود. آزادی بیان را درک نموده اند و به وظیفه ملی و میهنی خویش وفادار مانده اند.

هنوز دیر نیست و ما میتوانیم؛ اگر بدانیم چه کاری بایسته است.

افرادی مثل رضا شاه، مارتین لوتر کینگ و گاندی اشتیاق و علاقه وافری به "هدفشان" داشتند، میدانستند چه بایسته است بنابراین جلو افتادند و چنان هیجانی را در مردمان خود بوجود آوردند که پیروز شدند.

ما نیاز به سازمان رهبری داریم که بتواند اشتیاق و میهن پرستی فوق العاده زیادی بین افراد ملت بجوش آورد. درست است که بسیاری بطور خود جوش به این امر میپردازند ولی هنوز اکثریت از امور مربوط به میهن غافل بوده و از آن فاصله میگیرند.

ما کار بزرگی در پیش داریم. بایستی چنان اشتیاق (Passion) عمیقی در جامعه بجوش آوریم که غلیان آن هرگز به آب ساکن تبدیل نشود. زیرا آب ساکن زود میگذرد. این کار میسر نیست مگر به صورت تاکتیکی و مستمر بدست افرادی که در این کار تجربه دارند.

در غیر اینصورت اگر فردا خود خمینی هم زنده شده و یا اکبر رفسنجانی راجع به دموکراسی و سکولاریزم صحبت کند دوباره رای میاورد و در زنده بودنش "مقبره" او صد مرتبه بیشتر مورد زیارت ملتی که به تعبد و نا آگاهی بسنده کرده قرار خواهد گرفت.

دریغا صبح بیداری
دریغا روز هوشیاری.

ح-ک

اکتبر ۸ - ۲۰۰۴
مهر ماه ۱۷ - ۲۵۶۳ (۱۳۸۳)
KRK/EJD